

# علم اصول الفقه

٧٢

٩٠-١-٢٣ تعريف علم اصول فقه

دراسات الاستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

## فصل نهم: حجت

- در تعبیر اصولی، لفظ حجت به کار می‌رود. مقصود آنها از حجت چیست؟ برخی برای حجت سه معنا ذکر کرده‌اند:
- ا. حجت به معنای لغوی،
- ب. حجت به معنای منطقی،
- ج. حجت به معنای اصولی.

## فصل نهم: حجت

- در مورد حجت به معنای لغوی گفته‌اند:
- آن هر چیزی است که صلاحیت احتجاج را داشته باشد و بتوان با آن احتجاج نمود.
- و برخی در تفسیر معنای لغوی حجت، همان معنایی را ذکر کرده‌اند که دیگران در تفسیر معنای منطقی حجت بیان کرده‌اند.

## فصل نهم: حجت

- مثلاً آقای مشکینی در اصطلاحات اصول، حجت در لغت را به معنای برهان گرفته و آن را عبارت از تصدیقات معلومی می‌داند که ما را به تصدیق مجهولی می‌رساند.

## فصل نهم: حجت

- و این تعریف، همان است که در منطق در تعریف حجت بیان می‌شود. در منطق، حجت مجموعه‌ای از تصدیقات است که نسبت به آنها علم داریم. از تألیف این تصدیقات، تصدیق تازه‌ای به دست می‌آوریم که قبلاً نسبت به آن علم نداشتیم.

## فصل نهم: حجت

- مرحوم مظفر در اصول فقه حجت به معنای منطقی را هر چیزی می‌داند که از قضایا تألیف می‌شود و مطلوبی را نتیجه می‌دهد و البته مقصود از قضایای مؤلفه، قضایایی است که به آنها اذعان داریم و به تصدیق آنها دست یافته‌ایم و مقصود از مطلوب، چیزی است که در قبل مجهول بوده و ما در جستجوی علم به آن بوده‌ایم.

## فصل نهم: حجت

- تعریفی که مرحوم مظفر برای حجت به معنای منطقی ذکر کردند، بیان دیگر از همان است که آقای مشکینی برای حجت به معنای لغوی ذکر کردند.



## فصل نهم: حجت

- حجت اصولی در نزد مرحوم مظفر، آن چیزی است که متعلق خودش را ثابت می‌کند، اما موجب یقین به متعلق خودش نیست. یعنی مثبت متعلق هست، اما اثبات در حد یقین و در حد قطع نیست.
- این تعریف به امارات اختصاص می‌یابد. زیرا خود یقین با قید «در حد یقین و در حد قطع» از تعریف خارج می‌شود و اصول عملیه مثبت متعلقشان نیستند.

## فصل نهم: حجت

- یقین اگر چه به تعبیر مرحوم مظفر حجت به معنای لغوی هست، یعنی صلاحیت احتجاج را دارد؛ اما حجت به معنای اصولی نیست.
- اصول عملیه و وظیفه‌ی عملی ملکف را در فرض تحیر تعیین می‌کنند. آنها اثباتی نسبت به واقع ندارند.

## فصل نهم: حجت

- بنابراین مرحوم مظفر نتیجه می‌گیرد که لفظ حجت در اصطلاح اصولی معادل لفظ اماره و معادل لفظ دلیل است و معتقد است اماره، دلیل، حجت و طریق، مصطلحات یکسان و به یک معنا هستند.

## فصل نهم: حجت

- اما برای شناخت معنای حجت در اصطلاح اصولی باید به مطلب زیر دقت کنیم:

## فصل نهم: حجت

- معنای لغوی حجت همان است که مرحوم مظفر اشاره کرد یعنی آنچه صلاحیت احتجاج را دارد. این حجت ممکن است حجت له باشد و ممکن است حجت علیه باشد.

## فصل نهم: حجت

- اگر کسی کاری را انجام دهد و دلیل برای آن کار داشته باشد که بتواند به آن دلیل تمسک کند به آن دلیل، حجت له می‌گوییم یعنی این حجت به نفع او است و او می‌تواند با آن احتجاج، عمل خویش را توجیه نماید. حال اگر کسی کاری انجام داد که دیگری می‌تواند به دلیلی عمل او را محکوم نماید، چنین احتجاجی، حجت علیه خواهد بود. دلیل برای بیان قابل توجیه نبودن عمل او است. پس حجت به معنای لغوی یعنی آنچه می‌توان با آن احتجاج نمود، چه له باشد و چه علیه.

## فصل نهم: حجت

- در منطق، منطقی به دنبال مصداقی خاص از این حجت می‌گردد یعنی به دنبال حجتی است که نحوه‌ی پیدایش معلومات جدید را توجیه کند.
- منطقی همواره با این سؤال روبه‌رو است که وقتی به چیزی جهل داریم و بعد نسبت به آن علم پیدا می‌کنیم، مجوز و مبرر علم ما چیست؟ چرا نسبت به آن چیز علم پیدا می‌کنیم؟

## فصل نهم: حجت

- جستجوی منطقی در واقع، جستجویی از مصداق حجت به معنای لغوی است. او می‌خواهد بداند در عالم تکوین و حقایق واقعاً به چه چیزی می‌توان احتجاج کرد.



## فصل نهم: حجت

- او در جستجوی خویش در می یابد که می توان به مجموعه ای از تصدیقات معلوم به عنوان حجت بر تصدیق یک مجهول تمسک نمود.

## فصل نهم: حجت

- سپس در پی شرایط و ویژگی‌هایی می‌گردد که این معلومات می‌توانند داشته باشند تا به عنوان حجت و دلیل مطرح گردند و بدین ترتیب بحث حجج در منطق شکل می‌گیرد.

## فصل نهم: حجت

- کار منطقی کشف است. منطقی مدعی جعل و اعتبار نیست. بایدهای
- منطقی عبارت دیگری از «هست» است. او در تحلیل به چگونگی تألیف معلومات دست می‌یابد. باید او یک باید دستوری صرف و اعتباری محض نیست.

## فصل نهم: حجت

- در اصول نیز همین گونه است. اصولی در واقع در جستجوی حجت است و باز در جستجوی مصداقی از حجت به معنای لغوی.
- او می خواهد بداند در حوزه‌ی مباحث فقهی و شرعی، فقیه به چه چیزهایی می تواند احتجاج کند و چه چیزهایی برای او حجت است.

## فصل نهم: حجت

- به عبارت دیگر از آنجا که اصول در حیثه‌ی شرعیات مطرح است، اصول در جستجوی چیزی است که بتواند در روابط خود با خداوند به آنها احتجاج کند.
- این احتجاج دو طرف است. گاه له است و گاه علیه. اگر مکلف بر طبق حجت عمل کند، حجت له است و اگر بر طبق حجت عمل ننماید، حجت علیه است.

## فصل نهم: حجت

- بنابراین در اصول به معنای وسیع کلمه، از حجت جستجو می‌کنیم، حجتی که اختصاص به باب خاص از ابواب فقه ندارد.

## فصل نهم: حجت

- چه ممکن است برای وظایف خاص از حجت جستجو کنیم؛ مثل این که چگونه نماز بخوانیم، وضو بگیریم، روزه چه شرایطی دارد و...؛ جستجوی از حجت در این موارد، کار فقه است.

## فصل نهم: حجت

- در اصول از حجت به نحو کلی، بدون اختصاص به باب خاص بحث می‌کنیم. اصول از عناصر مشترک استنباط سخن می‌گوید و به تعبیر مرحوم نائینی از کبرای قیاس بحث می‌کند.



## فصل نهم: حجت

- در رأس حجت‌های لغوی که اصولی از آن جستجو می‌کند، قطع قرار می‌گیرد. یعنی ما در روابط خودمان با خدا می‌توانیم با یقین، احتجاج و استدلال کنیم.

## فصل نهم: حجت

- اگر بر طبق یقین عمل کنیم، یقین، حجت له است و می توانیم بگوییم چون یقین داشتیم چنین کردیم و اگر بر طبق یقین عمل نکنیم، یقین، حجت علیه است؛ یعنی می توانند بر علیه ما احتجاج کنند که چرا بر اساس یقین عمل نکردید و وظیفه‌ی خویش را انجام ندادید؟

## فصل نهم: حجت

- حجت یقین ذاتی است؛ اما نه به معنای آن ذاتی که در حقایق گفته می‌شود؛ چون حجت، یک امر اعتباری است.
- فقط این اعتبار برای یقین، اعتباری است که عقلاً ضرورتاً انجام می‌دهند، از این روی حجت یقین، ذاتی است.

## فصل نهم: حجت

- اما غیر یقین، در نظر عقلا این گونه نیست که ضرورتاً حجیت در آنها اعتبار شود، اما می‌تواند حجیت نیز برای آنها اعتبار گردد. اصل در غیر یقین، عدم حجیت است. یعنی حجیت برای آن ضرورت ندارد، نه این که عدم حجیت برای آن ضروری باشد.

## فصل نهم: حجت

- برای حجیت غیر یقین حتماً نیازمند دلیل و حجتی هستیم و مسلماً حجیت غیر یقین نمی تواند خود امر غیر یقینی باشد. بنابراین هر چه غیر یقینی است، حجیت خویش را از راه یقین به دست می آورد.

## فصل نهم: حجت

- حال یک وقت بدون واسطه و گاه با واسطه، حجیت غیر یقین به یقین منتهی می شود. یعنی ممکن است حجیت یک امر غیر یقینی مرهون امر غیر یقینی دیگر باشد که آن دیگری حجیت خود را از یقین کسب کرده است و ممکن است حجیت یک امر غیر یقینی مستقیماً مرهون امر یقینی باشد.

## فصل نهم: حجت

- گاهی لسان حجت-هایی که در اصول جستجو می‌کنیم (یعنی حجت غیر یقینی)، لسان بیان واقع است. یعنی ادعایشان این است که واقع را نشان می‌دهند (فقط نشان دادن آنها در حد یقین نیست)؛ مثل خبر واحد و مثل ظاهر و مثل قیاس فقهی (تمثیل منطقی).

## فصل نهم: حجت

- توجه داریم که در این سطح بحث، ما فعلاً به این که حجیت آنها محرز هست یا مشکوک، کاری نداریم. اگر در اصول اثبات شود که حجت هستند، ویژگی آنها این است که احراز واقع می‌کنند.



## فصل نهم: حجت

- وقتی خبر واحد یا ظاهری در مورد یک حکم شرعی مطرح گشت، لسان آنها این است که حکم واقعی همین است.
- وقتی در اصول گفته می‌شود خبر واحد حجت است یا گفته می‌شود ظاهر حجت است، معنای آن این است که می‌توان با آنها بر مولی احتجاج نمود یا مولی با آنها بر ما احتجاج نماید.
- صورت اول در حالی است که بر طبق حجت عمل کرده‌ایم و صورت دوم در حالی است که بر طبق حجت عمل نکرده‌ایم.

## فصل نهم: حجت

- اگر این نوع حجت‌ها که به آن اماره می‌گوییم، پیدا نکردیم، نوبت به اصول عملی می‌رسد. اصول عملی حجت هستند؛ زیرا وقتی مکلف، اماره‌ای ندارد، وظیفه‌ی خود را با اصول عملی تعیین می‌کند و بر اساس آن عمل می‌نماید. و در مقابل این پرسش که چرا فلان عمل را انجام دادی به اصل عملی مثل استصحاب، احتیاط یا براءت، احتجاج می‌کند.

## فصل نهم: حجت

- با این بیان واضح می‌گردد که کل بحث-هایی که در اصول مطرح می‌شود، در حیطه‌ی بحث حجیت است. و همه‌ی آنها مصادیق حجت به معنای لغوی هستند.

## فصل نهم: حجت

- حجت بعضی (یقین) ذاتی است و حجت بعضی دیگر (اماره و اصل علمی)، اعتباری.

## فصل نهم: حجت

- به عبارت دیگر برخی حجیت خود را ابتداءً از شرع اخذ نمی‌کنند و حجیت آنها عقلایی است (مثل یقین) و برخی دیگر حجیت خویش را ابتداءً از شرع اخذ می‌کنند (مثل اماره و اصل عملی).

## فصل نهم: حجت

- از سوی دیگر حجیت برخی محرز است یعنی واقع را احراز می‌کند؛ مثل امارات و حجیت برخی دیگر محرز نیست؛ مثل اصول عملی.

## فصل نهم: حجت

- البته خود اصول عملی دو دسته‌اند. اصول عملی محرز و اصول عملی غیر محرز. اصول عملی محرز یک حالت برزخی دارند بین امارات و اصول عملی غیر محرز. یعنی نوعی واقع‌نمایی یا ادعای واقع‌نمایی در آنها وجود دارد.

## فصل نهم: حجت

- در هر حال همه‌ی اینها چه یقین، چه اماره و چه اصل علمی، در رابطه‌ی ما با مولی، حجت هستند.



## فصل نهم: حجت

- اگر بر طبق آنها علم کنیم، حجت له داریم و اگر عمل ننماییم، به وسیله-ی آنها علیه ما احتجاج می‌شود، یعنی آنها حجت علیه خواهند بود. و اصول از حجج بحث می‌کند.
- قسمتی از بحث اصول مربوط به کشف حجت-ها است و قسمت دیگر رابطه‌ی بین حجت‌ها را بیان می‌کند.
- از این روی اصول یا از حجت بحث می‌کند یا از تعارض حجج. بحث از تعارض حجج هم، بحثی از حجت است؛ زیرا وقتی حجج متعارضند، سخن از این است که کدام یک حجت است.

## فصل نهم: حجت

- بعد از واضح شدن مفهوم حجت، لازم است دو مطلب را بیان نماییم:

## فصل نهم: حجت

- ۱. عده‌ای گمان می‌کنند با پذیرش ذاتی بودن حجیت قطع، دیگر جایی برای بحث از مطالب مربوط به قطع در علم اصول نیست. این گمان مبتنی بر این کبری است که ضرورتاً تمامی مسایل یک علم باید مباحث نظری به معنای منطقی کلمه باشد؛ نه مباحث بدیهی و هر چه بدیهی است از حوزه‌ی دانش خارج است. اما در جای خودش (در تعریف علم اصول) گفته‌ایم که مسایل و مباحث یک علم هم ممکن است بدیهی باشد و هم ممکن است نظری باشد و این گونه نیست که ضرورتاً مسایل یک علم نظری باشد.

## فصل نهم: حجت

- بحث قطع، اگر چه فرضاً بدیهی باشد، به عنوان تنبیه بر بدیهی در اصول مطرح می‌شود و توضیح بعضی از نکته‌هایی که مربوط به قطع هستند مثل قطع قطاع و تجری که در حاشیه‌ی بحث قطع به عنوان شعب و فروع آن بحث مطرح می‌گردند، معلوم نیست به آن بداهتی باشند که خود حجیت قطع است. از سوی دیگر اگر حجیت قطع بدیهی باشد، بدون شک اصول آن بدیهی است، اما این که حجیت چیست؟ چگونه پیدا شده؟، امر بدیهی نیست و تحلیل‌های علامه طباطبایی روشن نمود که حجیت برای قطع اعتباری است؛ نه یک امر ذاتی به معنایی که در واقعیات وجود دارد.

## فصل نهم: حجت

- ۲. حجت که فقیه آن را به کار می‌گیرد، در نظر قدما، اختصاص به حجت بر حکم داشته است. از نگاه آنها تنها وظیفه‌ی فقیه، استنباط احکام است. اما طبق بحثی که قبلاً اشاره کردیم، وظیفه‌ی فقیه فراتر از استنباط احکام تعریف می‌شود. از این روی در بحث اصول نیز، حجت امری اعم از حجت بر حکم و حجت بر امور دیگری است که استنباط آنها نیز کار فقیه است. آن امور عبارتند از: مکتب‌های اسلامی و نظام‌های اسلامی.